ایران
فرهنگی
سال بیست و هشتم ■ شماره ۷۸۶۴ ■ شنبه ■ ۱۴ اسفند ۱۴۰۰
۲ شعبان ۱۴۴۳ ■ 5 March. 2022 ■ Saturday

گفت‌وگوی «ایران» با لادن نازی کارگردان نمایش «لباس جدید پادشاه»
تلاش برای خارج شدن از دورهای باطل
لادن نازی که سابقه بازیگری هم در کارنامه خود دارد، در چند اجرایی که کارگردانی کرده، نشان داده که چگونه در تلاش است مواجهه‌ای انتقادی و خیال‌پردازانه با روایت رسمی از تاریخ داشته باشد
۲۸

گفت‌وگو با دکتر بهمن نامورمطلق (رئیس فرهنگستان هنر)
رسم همسایگی تعقل و تخیل
«یکی از پروژه‌هایی که غرب رقم زد، به حاشیه بردن هنر بود تا سیاستمداران و اقتصاددانان بر جامعه مسلط شوند. متأسفانه این الگو به جامعه شرقی هم کشیده شد، در صورتی که پیش از آن، نهاد هنر و نهاد سیاست با هم گفت‌وگو کرده و مسائل را حل می‌کردند.»
۲۹

مقاومت ۳۴ روزه در خرمشهر

عکس: ایسنا

روایت جواد کاموربخشایش از ماجرای یک مدافع خرمشهر

۱۳ گلوله دشمن، حریف او نشد

فاطمه شهدوست
خبرنگار

«جای امن گلوله‌ها» از نشر سوره مهر خاطرات خواندنی یکی از اهالی خرمشهر است که در دفاع ۳۴ روزه خرمشهر حضور داشت و تا پای جان از شهرش دفاع کرد. این کتاب خاطرات «عبدالرضا آلبوغبیش» است که سرباز عراقی ۱۳ گلوله روی تن او خالی می‌کند اما شاید معجزه‌ای او را زنده نگه می‌دارد تا امروز از روزهای سخت مقاومت بگوید و تنها شاهد و راوی شهادت دلخراش شیخ شریف، روحانی مشهور خرمشهری، توسط عراقی‌ها باشد. «جواد کاموربخشایش» ابتدا کتاب «شیخ شریف» را می‌نویسد و به‌دنبال آلبوغبیش به‌عنوان شاهد این جنایت رژیم بعث عراق می‌گردد. بعد در کتاب «جای امن گلوله‌ها» سراغ خاطرات خود او می‌رود. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی «ایران» با جواد کاموربخشایش است. او معتقد است ما تاریخ شفاهی جنگ را باید بیشتر بخوانیم تا فراموش نکنیم جنگی را که سال‌های نه چندان دور رخ داده است.

■ **چطور با راوی و سوژه این کتاب آشنا شدید؟**

معمولاً نویسنده‌ها برای یافتن سوژه‌های مورد علاقه روشی خوشه‌ای دارند؛ به این معنا که از دل سوژه‌ای به موضوع دیگری برای نوشتن می‌رسند. در جریان تحقیقاتم برای نوشتن «شیخ شریف» که اولین روحانی شهید دفاع مقدس است، متوجه زنده بودن تنها شاهد و ناظر شهادت شیخ شریف شدم. پیدا کردن ایشان برای بازگشایی گره این بخش از زندگی شیخ شریف زمان زیادی برد اما وقتی به شاهد رسیدم، دیدم سوای از روایتش از آنچه بر این روحانی گذشته است، خود او هم دنیایی حرف دارد و سوژه تأثیرگذاری می‌تواند باشد. همچنان که خلأهای روایت در کتاب شیخ شریف را با خاطرات ایشان پر می‌کردم، طرح نوشتن کتابی درباره خودشان را هم در ذهن پروراندم. ابتدا قبول نمی‌کردند اما پس از مدتی طولانی بالاخره پیشنهاد مرا برای مصاحبه پذیرفتند.

■ **به نظرم وقتی می‌توان به این روش عمل کرد که تحقیقات خوب و مفصلی برای هر سوژه انجام شود، درست است؟**

بله همین‌طور است. نویسنده‌هایی که در حوزه خاطره‌نگاری کار می‌کنند این شانس را دارند که همیشه سوژه خوبی برای نوشتن داشته باشند. با این پیش‌فرض که به سوژه در دست نگارش عمیق نگاه کنند تا در فراز و فرودهای زندگی راوی متوجه موضوعات جدید شوند که ارزش توجه بیشتر را دارد.

■ **چرا شیخ شریف آنقدر اهمیت دارد که شاهد او در وقت شهادت را یافتید؟**

او سنگ صبور مدافعان خرمشهر بود، در روزهای مقاومت ۳۴ روزه همه تلاشش را کرد تا از نظر معنوی به آنها، باتوجه به احادیث و روایات، روحیه بدهد... از نظر مادی هم برایشان غذا تأمین کند. آنقدر فعالیت او پررنگ بود که حتی اسمش به گوش عراقی‌ها خورده بود و گمان می‌کردند او با ارتشی در مقابلشان مقاومت می‌کند. در اغلب کتاب‌های مربوط به خرمشهر اسمی از او آمده و می‌خوانیم که راوی شیخ را دیده که فرغون به دست درحال حمل چند پیکر شهید برای غسل و کفن و دفن است. توجه کنید آن زمان آنقدر همه‌چیز یکباره بوده است که به لحاظ تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی هنوز جا نیفتاده بود شهید نیاز به غسل و کفن ندارد. جنگ در آن روزها هنوز به حالت کلاسیک درنیامده و مدافعان شهر روزها می‌جنگیدند و شب‌ها در مسجد جامع استراحت می‌کردند؛ جنگ به معنای واقعی تعریف نشده بود و صبح می‌دیدند عراقی‌ها خیابان‌هایی را گرفتند. در این شرایط یکی از نیروهای مهم در برابر عراقی‌ها همین شیخ شریف بود و شهادتش نقطه عطفی در تاریخ دفاع خرمشهر است. به یاد ندارم در تاریخ جنگ جایی مشابه شهادت شیخ را خوانده باشم؛ عوامل بعثی کاسه سر شیخ شریف را با سرنیزه جدا می‌کنند و مغزش بیرون می‌زند. تا لحظه مرگ هم شهادتین می‌گوید و عراقی‌ها را ارشاد می‌کند که کار شما تجاوز است... و آلبوغبیش شاهد همه این لحظات بوده است.

■ **کدام بخش از روایت «جای امن گلوله‌ها» بیشتر شما را تحت تأثیر قرار داد؟**

همسر راوی در بیمارستان پرستار است و درحالی که منتظر برگشت همسرش است او را در بیمارستان می‌بیند؛ لحظه روبه‌رو شدن او با همسر از نقاط عطف کتاب است؛ لحظاتی متأثرکننده در زمان جنگ که کم نبودند.

■ **وقتی مدتی از چاپ کتابی با این دست محتوا می‌گذرد، مفاهیم و احساسی در ذهن نویسنده ته‌نشین می‌شود، کمی از این بخش ماجرا بگویید.**

نکته مهم درباره این کتاب داستان مردمی است که باور به دفاع دارند، بدون اینکه جنگ را بلد باشند، دفاع می‌کنند و این دفاع تا ریخته شدن خون ادامه دارد. آنها می‌توانند شهر را رها کنند و بروند اما نمی‌روند چون باور به دفاع از سرزمین دارند و با دست خالی ۳۴ روز مقاومت می‌کنند. این مقاومت شوخی نیست چون بحث درباره مقاومت مدافعانی است که الفبای جنگ را هم نمی‌دانند و می‌خواهند در برابر یک ارتش مجهز و آماده مقابله کنند. این موارد وجوه انسانی زیادی به جنگ می‌بخشد. وجوه انسانی بسیار زیادی در این دفاع وجود دارد که مظلومیت، مقاومت و ایثار سه وجه پررنگ آن است که در این صحنه‌ها می‌بینیم. مقاومت مردم اثرگذار بود برای اینکه پشت جبهه، مسئولان برای شهرهای دیگر نقشه‌های بهتری داشته باشند. رزمنده‌ها نماد و اسطوره‌اند و الگوهایی که هرکدام قابلیت تبدیل شدن سوژه‌ای برای یک داستان یا فیلم را دارند.

برش

■ **افراد زیادی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر بوده‌اند، چه چیزی آلبوغبیش را متفاوت از بقیه کرد که شما «جای امن گلوله‌ها» را نوشتید؟**

روایت‌های زیادی از کسانی که در مقاومت خرمشهر ایفای نقش داشتند، چاپ شده است که برترین آنها کتاب «دا» است. هرکدام هم در جایگاه خود مؤثرند و بسته به نوع تأثیر راوی در جریان جنگ مخاطب کتاب را انتخاب می‌کند، اگرنه تمام خاطرات هرکسی که در دوران ۳۴ روزه خرمشهر فعال بوده ارزشمند است و در تلاش برای روشن کردن نقطه پنهانی از تاریخ آن روزها و این از منظر تاریخ‌نگاری ارزش زیادی دارد، البته در بین رخدادهای متفاوت روزهای پرفراز و نشیب، خاطرات برخی‌ها متفاوت‌تر و جذاب‌ترند. نوشتن خاطرات راوی این کتاب به دو دلیل اهمیت دارد؛ اول اینکه ایشان تنها ناظر و شاهد شهادت شیخ شریف است و دوم خود آلبوغبیش هم نماد مظلومیت یک رزمنده بی‌دفاع در برابر ارتشی مجهز و متجاوز بود. او دست خالی می‌جنگد و کنار شیخ شریف شکنجه می‌شود و با اینکه خطری نداشته اما سرباز عراقی ۱۳ گلوله به تن ایشان شلیک می‌کند و زیر رگبار می‌گیرد. اگر ایشان از دنیا می‌رفت کسی نبود روایت کند که چه بر شیخ شریف می‌گذرد و چگونه کاسه سر او جدا می‌شود. برای این ظلم سند موجود است و وقتی بعد از چند ساعت رزمنده‌ها کوچه را از دست عراقی‌ها می‌گیرند، متوجه زنده بودن آلبوغبیش می‌شوند، او را به بیمارستان و شیخ را به سردخانه شهر می‌برند. در سردخانه کسی از قضا درحال عکاسی بوده و از شیخ عکس می‌گیرد، اما نحوه شهادت را تنها آلبوغبیش دیده بود.

«آلبوغبیش و همسرش در مراسم رونمایی از کتاب

جواد کاموربخشایش

نگاه

نگاهی به کتاب «یحیی»، روایتی از زندگی سردار صفوی

روی دیگر زندگی فرمانده

مرجان قندی
خبرنگار

«چه کتاب روانی» این اولین جمله‌ای بود که با خواندن صفحات ابتدایی کتاب به ذهنم رسید. روایتی از زندگی سید یحیی رحیم‌صفوی با عنوان «یحیی»، همان‌که برای بسیاری از ما با نام رحیم صفوی و فرمانده کل پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آشناست، کتابی که به زندگی او از کودکی تا سال‌های جنگ می‌پردازد. یک کتاب با ۴۰۰ صفحه، نوشته محمدعلی آقامیرزایی از نشر مرزوبوم و با اسامی شهدایی چون؛ صیاد شیرازی، محمد بروجردی، مهدی باکری، .... و قاسم سلیمانی.

نامش را لابه‌لای فیلم‌های مستند دوران جنگ و بعد از آن بسیار شنیده بودم، فرمانده‌ای که یکی از ۱۴ارشد نظامی با درجه سرلشکری است، مطمئناً خاطرات تلخ و شیرینی از دوران ۸ساله دارد، اما کتاب «یحیی» تنها راوی جنگ و آن دوران نیست. راوی با یادآوری کودکی‌هایش قدم در وادی خاطرات می‌گذارد و مخاطب را پای خاطرات شیرینش می‌نشاند.ابتدای کتاب با دوران کودکی و زندگی در روستا شروع می‌شود. یحیی در خاطراتش از مادری می‌گوید که پدرش منشی حاکم شهرکرد است، زنی با چشم‌های سبز که خط خوش داشته و ادیب و شاعر است: «مادرم که تازه به ده آمده بود، بلد نبود شیر بدوشد. برای دوشیدن گاو باید پهلوی گاو و برای دوشیدن گوسفند و بز پشت آنها می‌نشست. مادربزرگم این چیزها را به او یاد می‌داد. زرنگ و باهوش بود و زود همه چیز را یاد می‌گرفت. دست‌های ظریف و کوچکی داشت و به سختی می‌توانست شیر بدوشد...»

کتاب «یحیی» که در ۲۶ فصل نوشته شده، از محل تولد و مهاجرت سید یحیی به اصفهان شروع می‌شود و به دوران جنگ می‌رسد. راوی در فصل‌های ابتدایی از اصفهان و باغ و همسایه جدید می‌گوید و از گوشواره‌های مادر: «مادرم وقتی مرا دید، آغوش باز کرد و گفت: بیا یحیی جان! اسمت را یک مدرسه بهتر نوشتم. از امسال یک محله بالاتر مدرسه می‌روی. بیا مادر، مدرسه خوبی است. توی آغوش مادرم گوشواره‌های طلایی‌اش تاب می‌خورد و گونه‌هایم را نوازش می‌کرد.» رحیم صفوی از دورانی برایمان گفته که پدرش با وجود سختی شرایط زندگی، او را برای یادگیری زبان انگلیسی به مدرسه‌ای خارجی فرستاده است، همین نکته نشان می‌دهد تا چه اندازه، داشتن سواد و آگاهی برای پدر و مادر مهم بوده است، اما در کنار این مهم، شرایط فراگرفتن حرفه‌های مختلف را نیز برای فرزندان‌شان فراهم می‌کردند: «پدرم همان‌طور که به پشتی تکیه داده بود، پرسید: یحیی جان امتحان‌ها تمام شد، خوب شد؟ حتماً قبولی دیگر آقاجان. سرم را تکان دادم. گفتم بله آقاجان، حتماً قبول می‌شوم. پدرم ادامه داد: آبارک‌الله پسر خوب و درس‌خوان خودم. برای ۳ماه تعطیلی‌ات هم یک برنامه ریختم که هم بیکار نمانی و هم یک پولی پس‌انداز کنی.»

راوی از دوران دانشجویی‌اش نیز می‌گوید و از تبریزی که همه ترکی صحبت می‌کنند، حتی در دانشگاه! در آن شهر است که سید یحیی با نام امام خمینی و مجاهدت‌هایش آشنا می‌شود و ندیده دلباخته او. از تحصن‌های دانشگاه با سایر دانشکده‌ها می‌گوید و آن تیر در پای راست، از آموزش‌های هوابرد دوران سربازی و دوران چریکی در سوریه و لبنان تا نوفل لوشاتو و دیدن امام و آن عاشقی که به سادگی شروع شده است، با یک برگه A4: «یک روز حبیب به اتاقم آمد و یک برگه روی میزم گذاشت و گفت: اعتراف کن! همه خرابکاری‌هایی را که از اول عمر کرده‌ای روی این برگه بنویس! نگاهش کردم و گفتم: باز شوخی‌ات گرفته حبیب؟ این دیگه چیه؟ خندید و سرتکان داد و گفت: نه اتفاقاً جدیه. خانم شبابی گفتن اول باید بی‌حقه و کلک جواب این سؤال‌ها را بدهی، اگر از جواب‌ها خوش‌شان آمد، حاضر می‌شوند تو را ببینند..»

رحیم، خانم شبابی را همان‌گونه می‌بیند که می‌خواسته، همان دختر مؤمن و انقلابی و پرشوری که با معیارهایش همخوانی داشته: «وسط حرف‌هایم گفتم: هر جایی جهاد و مبارزه برای دین باشد، من آنجا هستم. اگر فردا لازم باشد بروم فلسطین، حتماً می‌روم. خنده‌ای کرد و گفت: در این صورت اگر لازم بود و شرایط مهیا شد، من هم دوست دارم بیایم لبنان و با اسرائیل بجنگم!» کردستان اولین جایی است که بعد از انقلاب گرفتار حمله‌های گروهک‌ها شد، جایی که راوی به‌عنوان فرمانده به آنجا رفته و توانسته با کمک افرادی چون محمد بروجردی و صیاد شیرازی، سنندج و باقی شهرها را آزاد کند. رحیم صفوی در خاطراتش از غائله کردستان نیز، از مهرشادی گفته که آنجا همراه است، بدون آنکه بداند: «یک هفته از آزاد کردن سنندج گذشته بود. برای بازدید به پادگان رفتم. وقتی قسمت‌های مختلف را می‌دیدم، به قسمت خواهران رسیدم. چند خواهر آنجا مشغول کار بودند. یکدفعه صدای گرم و آشنایی گفت: سلام. برگشتم، دیدم مهرشاد است! شوکه شدم، خدای من او اینجا چه می‌کند در دل آتش؟» جایی که برای نیروهای انقلابی نیز، پر از خطر سربریدن و ترور و شهادت است.روایت‌های رحیم صفوی با شروع جنگ ادامه می‌یابد. آنجا که از دارخوین می‌گوید و اولین خط دفاعی مقابل عراق: «پل بتنی و محکم بود و کانال آب را هم به‌عنوان خط دفاعی انتخاب کردیم. به بچه‌ها گفتیم سنگر کندند و یک خط دفاعی خوب تشکیل دادیم. اسم این خط را «خط شیر» گذاشتیم. این اولین خط دفاعی بود که در شمال آبادان، جلوی عراق شکل گرفت. بعد نیروهایی که از قم آمدند هم به این خط اضافه شدند.»

روایت‌های راوی از جنگ تا آزادسازی خرمشهر و بعد از آن نیز ادامه می‌یابد، اما «یحیی» کتاب جنگ نیست.نویسنده در کتاب «یحیی» با قلمی روان و بدون تکلف، خاطرات رحیم صفوی را تا آنجا که در خاطرش مانده، با جزئیات روایت و اتفاقات جنگ و کردستان برایمان به تصویر کشیده است. حوادثی که در گذر سال‌ها از ذهن بسیاری حذف شده و برای ما جوانان، ناشناخته و مغفول مانده است. رحیم صفوی که من می‌شناختم فرمانده جنگ بود و در ذهنم آن بخش جنگ و دفاع پررنگ‌تر، اما با خواندن کتاب با دورانی از زندگی او آشنا شدم که برایم ناشناخته بود؛ خاطراتی که صمیمی و ساده نوشته شده و به‌راحتی با مخاطبین در سن و سال‌های مختلف ارتباط برقرار می‌کند. «یحیی» فقط راوی جنگ نیست، روی دیگر زندگی فرمانده‌ای است که یک پسر، همسر و پدری است که زیستنش با انقلاب و مبارزه پیوند خورده است.